زمین‌خوانی

سرپل ذهاب؛ ۷ سال بعد

مروری بر آموخته‌ها و نیاموخته‌های زلزله ازگله

مهدی زارع

در ۲۱ آبان ۱۳۹۶ ساعت ۲۱:۴۸ به وقت محلی، زلزله‌ای به بزرگای ۷.۳ ازگله و کل شهرستان سرپل ذهاب در استان کرمانشاه را لرزاند. ۶۴۰ کشته و بیش از ۱۰ هزار نفر زخمی شدند. مرور این رویداد ناگوار در هفتمین سالروز آن به ما اجازه می‌دهد تا برنامه‌ریزی، آمادگی، کاهش ریسک و واکنش‌ها را براساس عملکردها در ایران دوباره بررسی کنیم و روندها را بهبود بخشیم.

در زلزله ازگله فناوری‌های رایانه‌ای مانند سرویس پیام‌رسانی تلگرام بسیار سودمند بودند؛ چراکه به اطلاع‌رسانی سریع و به بسیج حمایت محلی و ملی برای قربانیان این فاجعه کمک کرد. تلگرام در ۱۰ اردیبهشت ۹۷، حدود شش ماه پس از زلزله سرپل ذهاب، در ایران فیلتر شد و از دسترسی کاربران خارج شد. رسانه‌های اجتماعی نه‌تنها کمک فوری به هزاران نفر پس از زلزله را تسهیل کردند، بلکه به قربانیان، دوستان و خانواده‌ها این امکان را دادند تا اطلاعات ارزشمند و به‌موقع را به اشتراک بگذارند. این کمک بزرگی در تلاش‌های امدادونجات برای آسیب‌دیدگان این رویداد بود. تجربه استفاده مفید از شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها در سال‌های بعد، در زلزله ششم فوریه ۲۰۲۳ قهرمان‌مرش ترکیه نیز به گستردگی نشان داده شد.

از مهم‌ترین نقاط قوت مدیریت بحران در زلزله ازگله ۱۳۹۶، می‌توان به کمک سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت شهروندان اشاره کرد. همچنین مهم‌ترین نقاط ضعف، نبود مدیریت یکپارچه شهری در شهرهای آسیب‌دیده سرپل ذهاب، اسلام‌آباد غرب، کرند، گیلان‌غرب و ثلاث باباجانی و نبود نیروی عملیاتی کافی در ساعات اولیه بعد از حادثه برای پاسخ‌گویی به زلزله و آگاهی و دانش پایین مردم در مواجهه با بحران بود. بسیار از بناهای فروریخته در زلزله ازگله، به‌ویژه در محله فولادی سرپل ذهاب و در ساختمان‌های مسکن مهر اسلام‌آباد غرب، از بناهای جدیدساز اما بسیار ناپایدار بودند و عملا بناهایی بودند که به صورت بافت فرسوده جدید بدون هرگونه نظارت بر اجرای کامل مقررات ساختمانی احداث شده بودند.

در پیمایشی که بعد از زلزله خبرگزاری ایسنا انجام داد، برخی ساکنان به مشاهدات خود اشاره کردند. آرش ساکن «کرند» است. شهری در نزدیکی سرپل ذهاب که خسارت کمتری در مقایسه با ازگله، سرپل ذهاب و... به آن وارد شد. او می‌گوید: آن شبی که زلزله آمد، ما به روستاهای اطراف رفتیم؛ چراکه می‌گفتند خرابی آنجا بیشتر است. در وهله اول، سریعا برق‌ها قطع شد و فقط صدای جیغ بود که به گوشمان می‌رسید. تاریکی اولین چیزی بود که به سراغ ما آمد. به محض اینکه برق قطع شد و تاریکی منطقه را فراگرفت، احساس کردیم دیگر در این دنیا وجود نداریم. حس جهنم را تجربه کردیم. اول از سلامت اطرافیانمان مطمئن شدیم و بعد شنیدیم که در سرپل ذهاب زلزله کشته زیادی داده است. چند دقیقه‌ای طول نکشید تا صداهای آژیر آمد و فهمیدیم که اوضاع خوب نیست. ما با خودروهای سواری خودمان به مناطق زلزله‌زده رسیدیم. زمانی که رسیدیم همه‌جا تاریک بود اما دیدیم که همه خانه‌ها ریخته است. صدای جیغ و فریاد می‌آمد. همه بر سر خود می‌زدند و نام‌هایی را صدا می‌کردند. هرکسی به سویی می‌دوید و یکی از اعضای خانواده‌اش را صدا می‌کرد. ما هم شوکه بودیم و نمی‌دانستیم چه کنیم. در بهت‌وحیرت بودیم و هرکسی سعی می‌کرد در حدی که می‌تواند کمک کند. غوغایی بود. بسیار لحظات سختی بود و در گوش همه صدای آژیر و داد بود. دقیقا تا خود صبح همه می‌دویدند. دقیق نمی‌دانستیم باید چه کار اصولی انجام دهیم و بچه‌های هلال‌احمر هم گاهی می‌گفتند که اگر در کاری تخصص ندارید آن را انجام ندهید، چون ممکن است اوضاع بدتر شود. راست هم می‌گفتند اما واقعیت این بود که در آن شرایط هرکسی فکر می‌کرد باید کاری انجام دهد تا زودتر کسی را دربیاوریم. البته اغلب موفق نمی‌شدیم، چون کسی نمی‌دانست که دقیقا باید چه کند. زمانی که روز شد اوضاع بهتر شد و از شوک اولیه خارج شده بودیم. آنجا بود که فهمیدم اکثر مردم ما اطلاعی ندارند که در هنگام زلزله چه کاری باید انجام دهند.

ضمنا محمد ساکن یکی از روستاهای دشت‌ذهاب است. او به ایسنا گفته: «وقتی زلزله رخ داد ما شاهد یک بی‌برنامگی بودیم. در امدادونجات مشکلی نبود، اما وقتی زمان توزیع کمک‌های امدادی رسید مشکلات زیاد شده بود. انگار هیچ نظارتی نبود. ما تا چند روز نمی‌دانستیم باید چه کار کنیم. خدا را شکر خسارت جانی زلزله به خانواده ما سطحی بود و بیشتر خسارت ریالی به ما وارد شد، اما در آن شرایط هم ما نمی‌دانستیم باید کجا برویم. یک روستا آن‌ورتر امکاناتی را دریافت کرده بود که اصلا به روستای ما نیامده بود. ما اگر چیزی می‌خواستیم نمی‌دانستیم باید به کجا برویم. حالا در شهر وضعیت کمی بهتر بود و مردم می‌دانستند باید به کجا بروند اما برای ما این‌طور نبود. وقتی هم که زمان بازسازی شد، ...اما خیلی از کارها را ما خودمان انجام دادیم. مثلا جوی آب درست کردیم، بخشی را برای زباله‌ها ایجاد کردیم و... . درواقع بعد از زلزله و از سر ناچاری مردم ما خیلی با هم همراه‌تر شدند. این همراهی البته در شهرها کمتر بود، اما در روستاها بیشتر بود. ما انتظار داشتیم در زمان کوتاه‌تری به ما رسیدگی می‌شد».

کانون زمین‌لرزه پنج‌کیلومتری شهر ازگله کرمانشاه و ۳۲کیلومتری حومه شهر عراقی حلبچه بود. چندین پیش‌لرزه قبل از زلزله اصلی با بزرگای ۷.۳ حوالی ساعت ۲۱ تا ۲۱:۴۸ اتفاق افتاده که موجب هشیاری مردم شد که بزرگ‌ترین این پیش‌لرزه‌ها به قدرت ۴.۵ در ساعت ۲۱ ثبت شد. این زلزله هفت شهر و بیش از هزارو ۹۰۰ روستای کرمانشاه را تحت تأثیر قرار داد و خسارت مالی برآوردشده در هفته‌های اول حدود هزارو ۵۰۰ میلیارد تومان بود (حدود ۳۷۰ میلیون دلار به قیمت دلار آذر ۱۳۹۶). در نزدیکی اولین سالروز زلزله، اعلام شد که ۹ هزار میلیارد تومان در این منطقه برای بازسازی و بهسازی هزینه شده (حدود ۶۰۰ میلیون دلار به قیمت دلار آبان ۱۳۹۷). بسیاری از سازمان‌های دولتی به‌خوبی هماهنگ و چابک نبودند و فناوری‌های فعلی و اطلاعاتی به‌روز در مورد منطقه‌ای که نیاز به تلاش‌های امدادی داشت، نداشتند. شاید در نتیجه زلزله‌زدگان تمایل داشتند برای نجات و امداد به افراد خانواده و شبکه‌های اجتماعی خود متکی باشند تا به سازمان‌ها و خدمات دولتی. این ممکن است تا حدی به دلیل بی‌اعتمادی آنها به خرد و کارآمدی مقامات دولتی وقت در واکنش و مدیریت سوانح باشد. برای مثال، آسیب قابل توجهی که به بیمارستان‌های تازه‌ساز اسلام‌آباد و سرپل ذهاب وارد شد و هر دو با عمر کمتر از یک سال از زمان ساخت، در اثر زلزله آسیب‌های شدید دیدند و از دسترس خارج شدند.

گزارشی از نشست نقد و بررسی مجموعه «پژوهش‌های ایران فرهنگی، ویژه بلوچستان»

ایران سرزمین همه اقوام ایرانی است

حمیدرضا محمدی
روزنامه‌نگار

«بلوچستان و پژوهش‌های انسان‌شناسی» عنوان نشست نقد و بررسی مجموعه ۲۲جلدی «پژوهش‌های ایران فرهنگی ویژه بلوچستان» بود که دوشنبه، هفتم آبان‌ماه، با حضور محسن شهرنازدار، انسان‌شناس و پژوهشگر مطالعات قومی و سرپرست علمی این مجموعه، ناصر فکوهی، انسان‌شناس و رئیس مؤسسه انسان‌شناسی فرهنگ، سیدمنصور سیدسجادی، باستان‌شناس و عضو مؤسسه ایتالیایی مطالعات مدیترانه و مشرق (ایزمئو) و جبار رحمانی، انسان‌شناس و رئیس انجمن انسان‌شناسی ایران، در پژوهشکده مطالعات پیشرفته خاورمیانه برگزار شد. پژوهش‌های ایران فرهنگی یک پروژه مطالعاتی در حوزه ایران‌شناسی است که بخش اول آن به منطقه بلوچستان و قوم بلوچ اختصاص دارد و در قالب ۲۲ جلد کتاب در مؤسسه آبی پارسی انتشار یافته است. این مجموعه زیر نظر محسن شهرنازدار در چندین بخش شامل مطالعات انسان‌شناختی و فرهنگی، مطالعات تاریخی، اسناد، نسخ خطی و سفرنامه‌های ایرانی و غیرایرانی تدوین شده و به جنبه‌های مختلف تاریخ و فرهنگ قوم بلوچ پرداخته است. پژوهش‌های ایران فرهنگی ویژه بلوچستان را می‌توان وسیع‌ترین پروژه مطالعاتی درباره یک حوزه قومی در ایران دانست که تاکنون منتشر شده است.

نگاه به بلوچستان؛ نگاهی به خود و نه دیگری

نخستین سخنران این مراسم محسن شهرنازدار بود. او در آغاز با طرح این پرسش که وقتی ما درباره ایران حرف می‌زنیم، دقیقا درباره چه مفهومی صحبت می‌کنیم؟ بر مفهوم فرهنگی ایران تأکید کرد و گفت: مستحضرید که ایران یک قلمرو وسیع فرهنگی با تنوع فرهنگی ویژه است. دست‌کم در مناطق پیرامون ما کمتر سرزمینی از چنین تنوع فرهنگی برخوردار است. نزدیک به ۲۰ حوزه فرهنگی در ایران با ویژگی‌های متمایز زبان، آداب و رسوم، سنن و پیشینه تاریخی از یکدیگر متمایز شده‌اند. اگرچه ممکن است این تکثر فرهنگی در ایران، سرزمین همه ما، بهانه یا فرصتی برای بروز مخاطراتی درباره تعارض میان فرهنگ‌ها باشد، اما در یک رواداری تاریخی طولانی این پهنه‌ها در کنار هم مستقر شده‌اند و در یک بده‌بستان تاریخی دیرپا، بقای فرهنگی خود را حفظ کرده‌اند. بعد از تشکیل دولت ملی در ایران، متأسفانه پذیرش تنوع فرهنگی در ایران، نزد برخی از رجال سیاسی در ادوار مختلف در تضاد با ناسیونالیسم ایرانی و به‌عنوان یک ایده شکننده مطرح بوده و به‌نوعی مسئله تنوع فرهنگی در ایران را در تعارض با مفهوم ناسیونالیسم برساخته دولت ملی قلمداد کرده‌اند و به همین دلیل در دوره‌های مختلف به آن بی‌توجهی شده است. اگرچه از زمانی که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در ایران شکلی پایدار پیدا کرد، این بحث مطرح شد که ما هرگز نمی‌توانیم بدون توجه به تکثر فرهنگی به مفهوم توسعه پایدار دست یابیم. توسعه پایدار مستلزم مطالعات فرهنگ‌شناختی است. به همین دلیل تقریبا از دهه ۳۰، سازمان برنامه‌ریزی یکی از مراکزی بود که به مسئله توسعه از منظر شناخت فرهنگ توجه داشت و بنابراین بدل به مأوا و مأمن مردم‌شناسان شد که دست‌کم تا دهه ۵۰ تداوم یافت. در این دوران اکثر پژوهش‌های تک‌نگاری، مطالعات قومی و همین‌طور مطالعات انسان‌شناختی با حمایت سازمان برنامه‌ریزی و سازمان‌های وابسته به آن انجام شده است. بلوچستان در این مطالعات سهم کمتری داشته است. اگرچه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با شکل‌گیری نهادی به نام مطالعات خلیج فارس و دریای عمان با مدیریت آقای دکتر زند مقدم، زمینه‌ای برای گروهی از فعالیت‌های تک‌نگاری در منطقه ایجاد می‌شود، اما انسجام خود را حفظ نمی‌کند و به نتایج آن هم کمتر توجه شده است». شهرنازدار در ادامه به زمینه‌های شکل‌گیری مطالعات خود در بلوچستان اشاره کرد و گفت: «زمانی که در دهه ۷۰ برای اولین کار تک‌نگاری به منطقه شرقی بلوچستان رفتم، در روستایی به نام دهک در اطراف سراوان با یک حلقه موسیقی و ذکر مواجه شدم. در آنجا محفل ذکر طریقت چشتی و نقشبندی به زبان فارسی برقرار بود. آنجا بود که یک سؤال فرهنگ‌شناختی برای من پیش آمد که آن را در تمام مطالعاتی که پیش از آن درباره بلوچستان انجام شده بود، بی‌پاسخ دیدم. می‌دانید که زبان بلوچستان زبان منسجمی است و از زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی است و با برخی از زبان‌های شمال غربی ایرانی مانند زبان تاتی و کردی هم‌ریشه است. این یک نظریه مبتنی بر داده‌های زبان‌شناختی است که مأوا و خاستگاه اولیه قوم بلوچ از طریق همین ریشه‌های مشترک در حاشیه دریای مازندران قلمداد شده است. زبان بلوچی شاکله اصلی فرهنگ بلوچ است و به گمان من هسته مرکزی شکل‌گیری فرهنگ بلوچ حول زبان بلوچی شکل گرفته و اتفاقا بسیار منسجم است. حال فرض کنید که در منطقه‌ای با چنین ویژگی‌هایی، محفل ذکری برقرار است که در آن غزل فارسی خوانده می‌شود؛ اشعار عبدالرحمان جامی، لعل شهباز قلندر یا همان شیخ عثمان مروندی از پیران طریقت چشتی، مولوی، حافظ و در کنار یک موسیقی بسیار غنی. سؤال فرهنگ‌شناختی من این بود که زبان فارسی در اینجا چه می‌کند؟ در آن روزگار بر مطالعات موسیقی تمرکز داشتم و اساسا پروژه مطالعات فرهنگ‌شناختی من درباره بلوچستان با کنجکاوی‌ها و تحقیقات اولیه موسیقی در منطقه آغاز شد. اما وقتی پاسخ این پرسش را در مطالعات انجام‌شده نیافتم، تازه متوجه شدم که ما هیچ چیز درباره بلوچستان، یکی از بزرگ‌ترین پهنه‌های جغرافیایی و یکی از مهم‌ترین مناطق فرهنگی و تاریخی ایران، نمی‌دانیم. دوست بلوچی در چابهار دارم که از چهره‌های شاخص محلی و جامعه سرداران است و جایش اینجا خالی است. او تعبیر جالبی از بلوچستان دارد و می‌گوید که همه اینجا را در حکم آخر ایران می‌شناسند، درصورتی‌که اینجا اول ایران است و من برایش تعبیر دروازه را به کار می‌برم. بلوچستان دروازه ایران بوده و می‌توانیم بگوییم هنوز هم هست. آقای دکتر سجادی یافته‌های باستان‌شناختی را تصحیح خواهند کرد که چطور ارتباط بین حوزه فرهنگی و تمدن هلیل‌رود با دریای مکران زمینه تجارت دریایی باستانی را در ایران فراهم کرده بود و نشان می‌دهد اینجا از عهد کهن و اولین استقرارگاه‌ها یک منطقه استراتژیک و مهم سیاسی و اقتصادی بوده است. در دوران متأخر که ولایت کرمان و بلوچستان یکی از چند ولایت مهم ایران و والی‌نشین آن کرمان بود (کرمان و بلوچستان یک ایالت بوده، این تقسیم‌بندی امروزی از دوره رضاشاه باب می‌شود)، گزارش‌های سالانه‌ای از طریق والیان نوشته می‌شد که برخی از آنها در قالب سفرنامه در همین مجموعه آمده است. در سفرنامه‌ها و گزارش‌های موجود از دوره قاجار مؤکدا نوشته‌اند که سرمایه‌گذاری در بندر چابهار چطور می‌تواند بنادر لندن و نیویورک را از نظر اقتصادی پشت سر بگذارد و از آنها پیشی بگیرد! بیش از صد سال پیش در این زمینه صحبت شده و می‌توانم با اطمینان بگویم که در ادوار دست‌کم معاصر ما موضوع توسعه ایران همیشه در گرو توجه به مسئله بلوچستان بوده است. جدا از موضوع توسعه، ما درباره یکی از اقوام مهم تاریخ ایران صحبت می‌کنیم که در مطالعات تاریخی به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین ساکنان فلات ایران شناخته می‌شود. دراویدی‌های بلوچستان یکی از قدیمی‌ترین ساکنان فلات ایران بودند. در نظر داشته باشید که قلمرو وسیع بلوچستان تا دره سند امتداد داشته است. دره سند مرز طبیعی ما با شبه‌قاره است. عجیب است که درباره تجزیه سرزمین‌های شمالی در کتب درسی‌مان بسیار نوشته‌اند، مثل قرارداد ترکمانچای، گلستان و... اما کسی توضیح نمی‌دهد که حجم وسیعی از سرزمین‌ها و مهم‌ترین سرزمین‌های جنوب غربی که از مناطق مهم و استراتژیک ایران بوده، چطور از دست رفته است. مع‌الوصف وقتی من با این پرسش‌های فرهنگ‌شناختی به منابع موجود در بلوچستان مراجعه کردم، متوجه شدم ما هیچ چیزی در دست نداریم و هیچ کاری انجام نشده است. ناباورانه هیچ‌کس کاری نکرده است. اگر هم کسی کاری کرده، از روی کار دیگران نوشته و عجیب‌تر اینکه برخی از روی دست خود نوشته‌اند! ناامید بودم تا اینکه فکر کردم شاید دیگران مطالعه‌ای کرده باشند و این دیگران طبعا با زمینه‌های استعمار به بلوچستان توجه کرده‌اند. البته روشن است. خاستگاه علمی که ما با آن سروکار داریم، علم انسان‌شناسی -گرایشی که من از آن منظر به بلوچستان نگاه کرده‌ام- با موضوع و مسئله توجه به دیگری، نگاه به دیگری، عملا ابزاری برای استیلا و سلطه بوده است. اینجا مفهوم «دیگری» در برابر «خود» وجود داشته است. باید دیگری را شناخت تا بر منابعش مسلط شد. همه ایده استعمار از توجه به مطالعات فرهنگ‌شناختی در طول قرن هجدهم و نوزدهم از این ایده سرچشمه گرفته است. باید دیگری را بشناسیم و بدانیم که چگونه فکر می‌کند، چگونه رفتار می‌کند و خاستگاه فرهنگی‌اش به چه صورت است تا بتوانیم بر اساس این دانش بر آن مسلط شویم. به قاعده، بریتانیا پیشتاز دیگران است و در آن «بازی بزرگ» منطقه‌ای (Great Game) میان روس و انگلیس که در سراسر قرن ۱۹ بر سرزمین‌های واقع در آسیای مرکزی، ایران، هند، تبت و ازجمله منطقه بلوچستان سایه افکنده بود، مزیت رقابتی بریتانیا توجه به مسئله فرهنگ شد. بی‌دلیل نیست که اولین دستور زبان بلوچی در اواخر قرن ۱۹ در لندن منتشر شده است. از اواسط قرن بیستم آمریکایی‌ها هم به عرصه مطالعات فرهنگ‌شناختی منطقه بلوچستان راه پیدا می‌کنند و روش و رویکرد مطالعه در آن منطقه متفاوت می‌شود. مهم‌ترین مطالعات فرهنگ‌شناختی از این دوره انجام شده است. من منابعی را که پیش از آن وجود داشت، تا حد ممکن در قالب یک دیتابیس دیجیتال جمع‌آوری کردم و طرحی را نوشتم با عنوان دانش‌نامه فرهنگ و جغرافیای بلوچستان. این امر مربوط به اوایل دهه ۸۰ است. به دلایل متعددی این اتفاق نیفتاد و ۱۵ سال بعد که فرصت برای انتشار این مجموعه فراهم شد، من دیگر قائل به آن شیوه تدوین دانش در قالب دایره‌المعارف نبودم. داده‌ها دموکراتیزه‌شده، شیوه دسترسی به منابع تغییر کرده و اساسا به گمانم باید روش دیگری اتخاذ می‌شد. به این قاعده، ترجیح دادم از درون آن منابع دیجیتالی که داشتم و سایر منابع موجود، مجموعه‌ای از کتب به‌عنوان منابع پایه برای هر نوعی از مطالعه درباره بلوچستان استخراج شود؛ با موضوعات متنوع اما متصل به هم اعم از نسخ خطی، مطالعات انسان‌شناختی و فرهنگ‌شناختی، مطالعات زبان‌شناختی، مطالعات تاریخی و مجموعه‌ای از سفرنامه‌های تاریخی و معاصر ایرانی و غیرایرانی. به این ترتیب بخشی از این مجموعه انتخاب شد و به همت دوستان در مؤسسه آبی پارسی، خانم‌های حجاری‌زاده و آقای جمالی و در نهایت با تیمی که فکر می‌کنم قریب به ۵۰ نفر باشند، از ویراستار تا مترجم و متخصص در گرایش‌های متعدد، این کار بالاخره پس از سال‌ها به سرانجام رسید. رویکرد من در این پروژه بر مبنای مطالعات قومی است و نه لزوما بر اساس رویکردهای اتنولوژیک. این بحثی جداگانه می‌طلبد که چطور این رویکرد سهم هر قوم ایرانی را در پیکره‌بندی فرهنگ ایران محترم و مهم می‌شمارد و با شیوه‌های متداول بررسی «دیگری» در مطالعات کلاسیک متفاوت است. به همین جهت نام این پروژه «پژوهش‌های ایران فرهنگی ویژه بلوچستان» انتخاب شد. این بحث مرز باریکی دارد که از سویی می‌تواند متهم شود به اینکه اتنوسنتریسم بلوچی را تقویت می‌کند. این نوع از ایده‌ها و گرایش‌ها هنوز برای من خیلی حیرت‌آور است که حتی در جامعه دانشگاهی ما نیز وجود دارد و در روزهای اخیر هم شاهدش بوده‌ام. برخی منتقد و معتقد بوده‌اند که فقط بلوچ‌ها باید درباره بلوچ‌ها حرف بزنند! بسیار عجیب است که فکر کنیم بلوچستان جای دیگری جدا از ایران است و از دور به آن نگاه کنیم و ما در جایگاه «خود» می‌خواهیم نگاهی به «دیگری» بیندازیم یا فقط «خودمان» به‌عنوان بلوچ حق داریم درباره این «خود» صحبت کنیم! هر دو سوی این ایده، فاسد و آسیب‌زاست و امیدوارم سایه این تفکر شوم از سر ایران و ایرانی دور بماند. در پیکره‌بندی تاریخی فرهنگ ایران، پذیرش تکثر فرهنگی یک امر قطعی و اجتناب‌ناپذیر بوده است و نه با قاعده دولت‌های ملی متأخر بلکه با آن چیزی که ما تحت عنوان فرهنگ ایرانی از دیرباز می‌شناسیم و بر اساس آن رواداری خودانگیخته تاریخی، نام ایران همواره باقی خواهد ماند. سپاسگزارم از توجهتان.

پژوهشی بر مبنای «حوزه فرهنگی تام»

در ادامه، دکتر جبار رحمانی، انسان‌شناس و عضو هیئت علمی پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی و رئیس انجمن انسان‌شناسی ایران، به ایراد سخن پرداخت. او ضمن تشکر از دست‌اندرکاران این مجموعه و به‌خصوص دبیر آن گفت: به خاطر کاری که آقای شهرنازدار انجام داده‌اند باید به او دوستان و [illegible]

بلوچستان نقطه کانونی گذار انسان آغازین

[illegible]

الگویی برای پژوهش درباره اقوام ایران

[illegible]

یادداشت

خودکامگی روشنفکری بنیاد خودکامگی سیاسی

کورش الماسی

دهه‌هاست که دغدغه‌مندان سلامت، امنیت و توسعه کشور از زوایای گوناگونی، انواع و انبوه چالش‌های اجتماعی (ملی) و عملکرد مدیریت کلان را تحلیل کرده و می‌کنند، اما به دلایل نامعلوم، ریشه‌یابی و تحلیل عملکرد آشفته، بی‌حاصل و اغلب مضر احزاب و تشکل‌های گوناگون، کمتر مورد توجه مهین‌دوستان قرار گرفته و می‌گیرد. چراکه تا زمانی که انواع تشکل‌ها (احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌ها) به‌مثابه عصاره و نمود منافع و اراده جمعی و تنها اهرم (بومی) کنترل و هدایت مدیریت کلان در مسیر منافع ملی، موفق نشوند درباره اهداف ملی (جمعی) رفتاری سازمان‌یافته، منظم، هماهنگ و هدفمند داشته باشند، ایجاد تحولات اجتماعی از طریق نیروهای (تشکل‌ها، احزاب، انجمن‌ها، جمعیت‌ها و...) بومی یک رؤیا بیش نخواهد بود. به باور نگارنده، اصلی‌ترین عامل وجود انبوه احزاب و تشکل‌های «بی‌ثمر و حتی مضر»، نوعی «خودکامگی روشنفکری» است. به منظور تبیین کلی رابطه علت و معلولی خودکامگی روشنفکری (علت) و خودکامگی سیاسی (معلول) تبیین بسیار کلی و مختصری از مفهوم خودکامگی ارائه می‌شود.

خودکامه (خودکامگی)؟

اگر درک کنیم و بپذیریم که مفاهیم معطوف به ویژگی‌های مشترک اعضای یک گروه از هر نوعی است، آن‌گاه خودکامگی معطوف به «ویژگی ادراک» اعضای یک گروه (روشنفکر، سیاسی و...) است. خودکامه به کلی‌ترین بیان، معطوف به (ویژگی ادارکی) فردی است که دیدگاه‌ها، باورها، عملکرد، اهداف، منافع، نیازها و... فردی خود را بی‌توجه به دیدگاه‌ها، باورها، اهداف، منافع، نیازها و... دیگران، درست، برتر، بهتر و محق تلقی می‌کند. به عبارتی «یک خودکامه درک کاربردی و واقع‌بینانه از خود و محیط پیرامون ندارد».

خودکامگی به‌مثابه ویژگی ادراکی به چه معناست؟ به تعبیری خودکامگی (روشنفکری و سیاسی) ریشه در حس مالکیت دارد. به عبارتی روشنفکران کشورهای عقب‌مانده می‌پندارند که «مالک فهم امور، پدیده‌ها و شرایط (جهان به طور کلی) هستند»؛ بنابراین «حس مالکیت» درباره فهم (دانش) امور و پدیده‌های انسانی، اجتماعی و طبیعی، بنیادی و بزرگ‌ترین چالش روشنفکری در کشورهای عقب‌مانده است. به تعبیری کاربردی، روشنفکران کشورهای پرچالش، «دانش را یک پدیده یا کالای خصوصی (خودروی شخصی) و نه یک پدیده یا کالای عمومی یا جمعی (اتوبوس یا قطار) تلقی می‌کنند». اگر درک کنیم و بپذیریم که دانش یک پدیده جمعی است، آن‌گاه استفاده از دانش در راستای منافع فردی شبیه استفاده شخصی و خصوصی از اتوبوس شهری است.

دانش به‌مثابه فهم جمعی پدیده‌ها و امور به چه معناست؟

دانش معطوف به درک ساختارمند امور، پدیده‌ها، شرایط و... است. درک ساختاری و جمعی به چه معناست؟ از منظر رفتارشناسی و روش‌شناسی به این معنی است که یک ذهن، یک پازل از جهان را کشف می‌کند. ذهن دوم مبتنی بر پازل اول، پازل دیگری از جهان را کشف می‌کند و... . در نهایت پازل آخر از طریق ذهن دیگری کشف و درک ساختاری از امور، پدیده‌ها، شرایط و... ایجاد می‌شود یا شکل می‌گیرد، بنابراین به واسطه ذات جمعی دانش، یک ذهن هرگز نمی‌تواند مالک یک درک ساختاری از یک پدیده، امر یا شرایط باشد. نکته‌ای که بسیاری از روشنفکران کشورهای جهان سوم که خود را مالک دانش تلقی می‌کنند، توجهی به آن ندارند، این است که «داشتن دانش ارزش نیست»، «بلکه استفاده از دانش در راستای سلامت، امنیت و توسعه مدنیت یا به عبارتی استفاده از دانش برای بهبود زیست انسان‌های دیگر، ارزش محسوب می‌شود».

اگر بپذیریم که تلقی دانش به‌مثابه یک دارایی شخصی یک امر فرهنگی با ریشه‌های تاریخی و رایج است، آن‌گاه به‌هیچ‌وجه عجیب یا حیرت‌آور نیست که روشنفکران، نخبگان، سیاست‌ورزان سوداگر، صاحب‌منصبان و... (در کشورهای عقب‌مانده و پرچالش) «جایگاه‌های سیاسی را دارایی خصوصی تلقی کنند».

نکته‌ای که نخبگان و فعالان سیاسی مهین‌دوست باید مورد توجه ویژه قرار دهند، این است که اگر «در عالم ممکنات و قابل فهم»، دانش را مترادف با حقیقت تلقی کنیم، آن‌گاه باید گفته شود که از منظر کاربردی «حقیقت به طور عام و حقیقت علمی به طور خاص، یک امر جمعی و نه فردی» است. اینکه شاید بتوان دو دلیل برای جمعی‌بودن حقیقت متصور شد. یک، دیگران در درک و کشف حقیقت از سوی من، شریک هستند. دو، «نوع حقیقت» برای بسیاری یکسان است. بنابراین حقیقت به طور عام و حقیقت علمی به طور خاص، یک امر جمعی و نه فردی است. به‌عنوان مثال به دلیل جمعی‌بودن حقیقت (دانش)، شهروندان صادق و دارای عقل سلیم درک مشترکی از چیستی و کارکرد پدیده‌هایی مانند مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، غذا، لباس، خودرو، امنیت، نشاط، غم، درد و رنج بی‌پایان، ناامیدی، رفاه، روابط خارجه و... دارند. بنابراین افراد گوناگون نمی‌توانند درک متفاوتی از چیستی و کارکرد یخچال، مداد، دانش، خرافات، مسکن و... داشته باشند. به تعبیری کاربردی، در زیست اجتماعی، «تنها شیادان دارنده دانش و تجربیات غیر قابل فهم، برای همگان هستند».

خودکامگی سیاسی، محصول مستقیم خودکامگی روشنفکری است. اگر این ادعا را منطقی و کاربردی تلقی کنیم، آن‌گاه تنها راهکار کم‌هزینه، کاربردی و پایدار برای عبور از خودکامگی سیاسی، عبور از خودکامگی روشنفکری است. خودکامگی (روشنفکری یا سیاسی) زمینه همکاری‌نکردن، پرهیز از گفت‌وگو و تبادل نظر و... است.

پاراگراف آخر معطوف به انبوه احزاب (حزب‌چه‌ها)، تشکل‌ها، انجمن‌ها، سازمان‌ها و... «به‌اصطلاح» سیاسی است. در شرایط زلزله یا زمانی که بیگانگان به کشور حمله می‌کنند، بی‌اختیار نوعی همکاری و هماهنگی به منظور مدیریت و مقابله با بحران‌ها و دشمنان، میان شهروندان ایجاد می‌شود. فهم اینکه کشور در شرایط بحرانی است، منجر به همکاری میان وطن‌پرستان خواهد شد؛ بنابراین پیگیری منافع جناحی، فردی و گروهی (افراد و حزب‌چه‌هایی که در رؤیای حضور در شورای شهرها، نهادهای حاکمیتی، مجلس و... هستند) در شرایط بحرانی کنونی با هر معیاری، «ضد منافع و امنیت ملی است».

به دلایل طبیعی و اغلب ذاتی (ژنتیکی) ساختار مدیریتی، توان مقابله با انواع و انبوه چالش‌های اجتماعی و ملی را ندارد. امری کاملا بدیهی، منطقی و اجتناب‌ناپذیر است که تداوم شرایط پرچالش کنونی، کشور را با مخاطراتی مواجه خواهد کرد. یقینا بسیاری مخالف این گفته خواهند بود اما با توجه به جمیع شرایط داخلی، منطقه و جهانی، برای کنترل و هدایت شرایط پرچالش و پرهیز از مخاطرات اجتناب‌ناپذیر آینده، ضروری است تا همه دغدغه‌مندان صادقِ سلامت، امنیت و توسعه ایران، در یک تشکل به منظور تحقق منافع ملی، برای کنترل و هدایت ساختار مدیریت، به کنش سیاسی بپردازند. به این دلیل ساده که منافع ملی انعکاس انواع نیازها، اهداف، آرزوها و... معلمان، کارگران، صنعتگران، مستضعفان، دانشجویان، دانش‌آموزان، استادان دانشگاه و... است. برای تحقق منافع ملی به‌مثابه مبدأ و مقصد همه فعل و انفعالات اجتماعی یک تشکل بیشتر لازم نیست.